

پگاه احمدی

ساعت

شام غریبان مان که زخمی شد،
آزاد راه اتاق، راه به جایی نبرد
هوای پیرهن ات دور و دیر، نیامد
تا با قفل و سیم،
روی زبان‌های مان دو شمع، روشن کنیم
این گریه از کدام گم شدن است
که فصل بی ترقه‌اش،
همان بهار نیم سوز قدیمی ست
و ترمه، زیر عناب‌اش،
هنوز گل می‌دهد
ایوان‌اش،
در لیوان شکوفه می‌ریزد
که به سلامتی باد،
همه بر باد رفته ایم!

دوباره این صدا، در استکانِ خودم پیچیده است
و دل - شمارِ ساعتی که از رگ گذشت،
همیشه روی همان دو استخوانِ کمرنگ است
باور کنیم.

سُکَر

پس این
نقش شلوغ الفباست
تا نسل این ترنج بماند
وَ در شعاع قالیچه، منقرض نشویم
پس این
مرکزِ دو خورشید است
در ضلعِ شاهنشین
پس ما، جا مانده‌های سال وِیا
لبِ پَر، کنارِ باغچه ایم
خوانِ چهارم است
وَ اورادِ باد تکان می‌خورد
در انحنای بید مجنون‌ام.

دانوب

می‌شود های های، تکان‌ات داد و از هوا رد شد
وَ دست‌هایت را،
زیرِ حفاظ، روشن گذاشت
تا آب، زیر بوی گلویت نفس بکشد:

ک

ا

ج